

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

محبوب مهدویان

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 6 - تابستان 80

تحقیق درباره شخصیت های صدر اسلام به ویژه کسانی که هم عهد رسول خدا(ص) را درک کرده و هم در دوره پر آشوب پس از رحلت آن حضرت حضور داشته و گاه در خلق یا تقویت برخی حوادث نقش فعال و موثری ایفا کرده اند، برای نشان دادن تصویری نسبتا واضح و در عین حال واقعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی آن روزگار ضروری و با اهمیت می نماید؛ از این رو در این مقاله برآنیم با بهره گیری از منابع گوناگون، تا حد امکان با بازگویی سیر تاریخی زندگی عبدالله بن جعفر، در جهت تبیین و روشن نمودن اوضاع مذکور گام برداریم.

واژه های کلیدی: عبدالله بن جعفر، زینب کبری(س)، بنی هاشم، بنی امیه.

پدر عبدالله، جعفر بن ابی طالب و مادرش اسماء بنت عمیس ختعمیه است. وی به هنگام اقامت والدین خود در حبشه، در آن جا متولد شد. (1) او نخستین فرزند جعفر و نخستین مولود مسلمانان در حبشه بود. (2) گفته اند او در زمان رحلت رسول خدا(ص) ده ساله بوده است (3) عبدالله بن جعفر را با کنیه ابوجعفر می خواندند؛ (4) برخی نیز از او با کنیه ابومحمد و ابوهاشم یاد کرده اند. (5)

عبدالله بن جعفر از رسول خدا(ص)، عمویش علی بن ابی طالب(ع)، مادرش اسماء بنت عمیس و هم چنین از ابوبکر، عثمان و عمار یاسر روایت نقل کرده و فرزندانش اسماعیل، اسحاق، معاویه، محمد بن علی بن حسین(ع)، قاسم بن محمد، عروه بن زبیر و شعبی نیز از او روایت نقل کرده اند. (6)

عبدالله بن جعفر در سال هفتم هجری همراه والدین خود به مدینه آمد و در سال هشتم، پدرش جعفر بن ابی طالب را در جنگ موته از دست داد. با شهادت جعفر، عبدالله و دیگر برادرانش مورد لطف و توجه ویژه نبی اکرم(ص) قرار گرفتند. در روز شهادت جعفر، پیامبر(ص) به خانه وی رفت و دست های مبارک خود را به دور فرزندان او حلقه کرد و گریست و سپس فرمود: ((عبدالله در خلقت و خصلت شبیه من است))؛ آن گاه در حق آنان دعا کرد و فرمود: ((پرورد گارا! برای جعفر ذریه نیکو قرار ده و به بیع عبدالله برکت عطا کن)). پس از آن، خطاب به آنان فرمود: ((من در دنیا و آخرت ولی شما هستم)). (7) هم چنین، از عبدالله نقل شده است که: پیامبر(ص) من و برادرم را به خانه خود برد. سلمی خادمه پیامبر(ص) برای ما مقداری جو آرد کرد و با روغن زیتون پخت و همراه لفلل به ما داد و ما سه روز در خانه پیامبر(ص) بودیم و هر شب با وی به خانه یکی از زنان او می رفتیم. (8)

هم چنین گفته اند: روزی پیامبر(ص) عبدالله را دید که با گل چیزی درست می کند، به او فرمود: چه می کنی؟ عبدالله گفت: چیزی درست می کنم و می فروشم و با پول آن خرما می خرم و می خورم. پیامبر(ص) در حق او دعا کرد و گفت: خداوند! به بیع عبدالله برکت عطا کن. عبدالله می گوید: از آن به بعد من چیزی نخریدم، مگر در آن سود بردم. (9)

ازواج عبدالله بن جعفر با زینب کبری(س)

علی بن ابی طالب(ع) علاقه زیادی به فرزندان برادرش جعفر داشت. از این رو مایل بود دختران خود از نسل فاطمه(س) را به ازدواج آنان در آورد؛ به همین خاطر دختر بزرگ خود زینب کبری را به همسری عبدالله بن جعفر برگزید. زینب کبری در عهد رسول خدا(ص) و به روایتی، در سال پنجم هجری متولد شد. وی از عقل و ذکاوت بالایی برخوردار بود. (10) بزرگی شأن، قدرت استدلال، احتجاجات و حاضر جوابی وی مشهور است، به گونه ای که وی را عقیده بنی ها شم نام نهاده اند. زینب کبری را ام المصائب هم خوانده اند؛ هم چنان که خود وی در کربلا، هنگامی که برادرش از نزدیکی شهادتش خبر داد، گفت: وای بر من گرفتار در چنگ مصیبت، وفات جد خود محمدمصطفی را دیدم، شهادت پدرم علی مرتضی را مشاهده کردم، در سوگ مادر طاهر خود فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی نشستم و حالا تنها بازمانده ام حسین، مرا چنین می گوید. (11)

زینب کبری همیشه همراه پدر و برادران خود بود؛ از این رو علاقه زینب کبری و عبدالله بن جعفر به علی(ع) باعث شد که در زمان خلافت ایشان، با انتقال مرکز خلافت به کوفه، آنان نیز در کوفه رحل اقامت افکنند. در سال 61ه' نیز به رغم حضور عبدالله در مدینه، زینب کبری(س) برادرش حسین(ع) را در واقعه کربلا همراهی کرد، که اخبار مربوط به حضور او در کربلا و خطبه های وی در کوفه و دمشق و احتجاجات او در قصر عبدالله بن زیاد و یزید بن معاویه، در کتاب های مختلف به طور مفصل ذکر شده است. زینب کبری(س) مدتی پس از واقعه کربلا وفات یافت؛ اما تاریخ، محل وفات و مکان دفن او به طور دقیق مشخص نیست. در این زمینه متأخرین تحقیقات مفصلی انجام داده اند. (12)

فرزندان عبدالله بن جعفر و زینب کبری(س)

منابع، اسامی فرزندان آنان را با اختلاف بیان کرده اند؛ ابن اسحاق (م. 151ه') در کتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نام

های علی و ام اییها ذکر کرده است؛ (13) زبیری (م. 236ه^ق) از سه پسر به نام های جعفر اکبر، علی، عون اکبر و دو دختر به نام های ام کلثوم و ام عبدالله نام برده است؛ (14) و برخی دیگر نیز اسامی آنان را علی، عون اکبر، جعفر صغر، عباس، محمد و ام کلثوم ثبت کرده اند؛ (15) و در نهایت عمری (م. 490ه^ق) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و علی اصغر، که به زینیون معروف بودند، ذکر کرده است. (16)

به نظر می رسد ام اییها که ابن اسحاق او را در شمار فرزندان زینب کبری(س) ذکر کرده، از فرزندان او نباشد؛ زیرا اکثر منابع گفته اند که مادر ام اییها، لیلی بنت مسعود، دیگر همسر عبدالله بن جعفر بوده است. ام اییها نیز با عبدالملک بن مروان ازدواج کرد، ولی پس از مدتی عبدالملک او را طلاق داد و علی بن عبدالله بن عباس او را به همسری خود برگزید. (17)

دیگر دختر زینب کبری(س)، ام کلثوم، را معاویه بن ابی سفیان در مقابل پرداخت دین عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری کرد، ولی عبدالله با بیان این که مرا امیری است که بی اذن او کاری نکنم، اختیار دخترش را به حسین بن علی(ع) واگذار کرد و حسین(ع)، با وجود این که مروان بن حکم، به دستور معاویه، با عده ای از مردم برای جلب رضایت حسین بن علی(ع) بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وکالت از ام کلثوم، وی را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد. (18)

پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مکه و مدینه، ام کلثوم را به ازدواج خود درآورد. (19) گفته شده - حجاج برای تحقیر آل ابی طالب ام کلثوم را از عبدالله بن جعفر که در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگاری کرد (20) و برای او 90 هزار دینار مهر قرار داد. اما خالد بن یزید به این خواستگاری اعتراض کرد و به عبدالملک بن مروان گفت: برای من قبیله ای دوست داشتنی تر از قبیله قریش وجود ندارد؛ چگونه اجازه می دهی حجاج بن یوسف که غیر قریشی و زیر دست توست با بنی هاشم ازدواج کند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام کلثوم را طلاق دهد. (21)

ازدواج عبدالله بن جعفر با لیلی بنت مسعود

در زمان شهادت علی بن ابی طالب(ع)، چهار تن از زنان او، از جمله لیلی بنت مسعود نهشلیه، زنده بود. (22) عبدالله بن جعفر پس از شهادت علی(ع)، ضمن این که زینب کبری(س) را در عقد نکاح خود داشت، با وی نیز ازدواج کرد. حاصل ازدواج آنان سه پسر به نام های یحیی، هارون، صالح و موسی دو دختر به نام های ام اییها و ام محمد بوده است. (23) چنان چه اشاره شد، ام اییها با عبدالملک بن مروان ازدواج کرد و پس از طلاق گرفتن از او به همسری علی بن عبدالله بن عباس در آمد.

ازدواج عبدالله بن جعفر با ام کلثوم کبری

ام کلثوم کبری پس از کشته شدن عمر بن خطاب، با عون بن جعفر و پس از او با محمد بن جعفر ازدواج کرد. گفته شده پس از محمد بن جعفر نیز برادر او عبدالله بن جعفر ام کلثوم کبری را به ازدواج خود درآورد. (24) درباره تاریخ و کیفیت ازدواج آنان چیزی گزارش نشده است، ولی به طور طبیعی این ازدواج بعد از وفات زینب کبری(س) صورت گرفته است. ام کلثوم کبری برای عبدالله فرزندی به دنیا نیاورد. (25)

موقعیت اجتماعی عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر به واسطه موقعیت خانوادگی خود در نزد رسول خدا(ص) و پس از او در نزد علی بن ابی طالب(ع)، مهاجرت والدینش به حبشه و شهادت پدرش جعفر بن ابی طالب، از همان دوران جوانی و نوجوانی مورد احترام بود. نفل است که پس از بازگشت سپاه اسلام از فتح خیبر، پیامبر اسلام(ص) به هنگام استقبال از جعفر فرمود: نمی دانم به بازگشت جعفر خوشحال باشم یا فتح خیبر؛ (26) و یا در شهادت جعفر، به صورتی برجسته با فرزندان او رفتار کرد و سه روز عبدالله و برادرش را در خانه خود نگه داشت. (27) به طور طبیعی چنین رفتاری از جانب کسی که همه سعی در تمسک به اعمال و گفتار او داشتند، در زندگی اجتماعی عبدالله بن جعفر تأثیری قابل توجه داشت.

عبدالله مورد توجه و عنایت عمومی خود علی بن ابی طالب(ع) نیز بود. علی(ع) به خاطر علاقه ای که به برادرش جعفر بن ابی طالب داشت، به فرزندان او به دیده فرزندان خود می نگریست و حتی عبدالله را در ردیف فرزندان خود می شمرد؛ برای مثال، وی بعد از حکمیت، در جواب کسانی که گفتند: علی باید با افراد وفادارش بجنگد تا ظفر یابد یا کشته شود، فرمود: به خدا قسم از این امر غافل نبودم و به دنیا بی رغبت بودم و از مرگ باک نداشتم، اما ترسیدم این دو - حسن و حسین - کشته شوند و نسل رسول خدا(ص) منقطع گردد و نخواستم این دو، یعنی محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر، کشته شوند؛ زیرا می دانم آنان به خاطر من این جا هستند؛ از این روز هر آن چه قوم خواستند؛ صبر پیشه کردم. (28)

عبدالله بن جعفر نیز به پاس رفتار نیک عمومی خود، در همه حال همراه و مطیع او بود؛ برای نمونه، هنگام تبعید ابوذر غفاری، به رغم دستور عثمان بن عفان که گفته بود او را به تنهایی از شهر خارج کنند، عبدالله بن جعفر در کنار حسین(ع) و عقیل بن ابی طالب، علی(ع) را در بدرقه ابوذر همراهی کرد؛ (29) و یا هنگامی که ولید بن عقبه در کوفه به علت مستی، نماز صبح را چهار رکعت خواند عثمان بن عفان به شهادت مردم کوفه و اصرار علی بن ابی طالب(ع) مجبور به اجرای حد شد، عبدالله به دستور علی(ع) حد را جاری ساخت. (30)

عبدالله بن جعفر در زمان خلافت علی(ع) نیز از یاران و سرداران جنگی و مشاوران مورد اعتماد او بود. وی در میدان جنگ همیشه همراه علی(ع) بود، به گونه ای که گفته شده در جنگ جمل، پیشاپیش سپاه علی بن ابی طالب، محمد بن حنفیه پرچمدار سپاه؛ در سمت چپ و راست علی(ع) فرزندان حسن و حسین(ع)؛ پشت سر او عبدالله بن جعفر و پشت سر آنان جوانان بنی هاشم و پیران انصار و مهاجر در حرکت بودند. (31) در جنگ صفین هم عبدالله بن جعفر یکی از فرماندهان جنگی علی(ع) بود، به طوری که چون امیرالمؤمنان علی(ع) سپاه خود را مرتب کرد، میمنه سواران را به حسن و حسین(ع)، میمنه پیادگان را به عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل و میسره سواران را به محمد حنفیه و

محمد بن ابی بکر سپرد، (32)

عبدالله بن جعفر در ضمن فعالیت های نظامی، از مشاوران عمومی خود نیز محسوب می شد. علی (ع) در مسایل سیاسی و اجتماعی از نظرات او بهره می گرفت؛ به عنوان مثال، عبدالله در عزل قیس بن سعد از حکومت مصر و انتخاب محمد بن ابی بکر به جای وی نقش داشت.

در منابع آمده است که معاویه بن ابی سفیان نامه ای برای قیس بن سعد فرستاد و در برابر بیعت قیس، حکومت عراق را به او پیشنهاد داد. قیس که در آن مقطع زمانی نمی خواست با معاویه درگیر شود، با ملایمت به وی جواب داد. اما معاویه نامه ای دیگر نوشت و ضمن تهدید او، جواب صریح خواست. این بار قیس بن سعد نامه ای با مضمون تند نوشت و اطاعت خود را از علی بن ابی طالب (ع) یادآوری کرد. معاویه که از قدرت و نفوذ قیس واهمه داشت، در جهت تخریب وی نزد عا مه مردم، نامه ای جعل و شایع کرد که قیس با معاویه مصالحه کرده است. علی بن ابی طالب (ع) پس از اطلاع از آن، با فرزندان حسن و حسین و عبدالله بن جعفر مشورت کرد. عبدالله خواستار عزل قیس شد، ولی علی (ع) با بیان این که ((نمی توانم این را درباره قیس بپذیرم)) از عزل قیس خودداری نمود. در این حین، از قیس نامه ای با این مضمون رسید که: عده ای از بزرگان مصر از همراهی ما خودداری کرده و از من خواسته اند تا روشن شدن قضایا، آنان را به حال خود واگذارم؛ من نیز دست از آنان برداشتم تا شاید خداوند آنان را هدایت کند. علی (ع) به پیشنهاد عبدالله بن جعفر که می گفت: ((می ترسم فتنه ای ایجاد شود؛ دستور بده با آنان بجنگند)) از قیس خواست به جنگ آن قوم برخیزد، ولی قیس در جنگ تعلل کرد و در جواب حضرت نوشت: ((یا امیرالمومنین! من از تو تعجب می کنم که مرا به جنگ مردمی که علیه تو فتنه ای نمی کنند، امر می کنی. اگر بپذیری، آنان را به حال خود رها کنیم)).

چون نامه قیس رسید، عبدالله بن جعفر از علی (ع) خواست که قیس را از حکومت مصر عزل نموده و محمد بن ابی بکر را به حکومت آن جا اعزام نماید. علی (ع) نیز محمد بن ابی بکر را با نامه ای به مردم مصر، به حکومت آن جا فرستاد. (33)

عزل قیس بن سعد یکی از موارد مبهم تاریخ حکومت علی بن ابی طالب (ع) است. قیس یکی از افراد با سابقه در اسلام، دارای پشتوانه قوی قبیله ای و از یاران وفادار و کارگزاران توانمند علی (ع) بود؛ چنان چه حضرت در جواب در خواست عزل او فرمود: ((نمی دانم چنین چیزی را در باره قیس بپذیرم)). (34) اما به دلایلی که کاملاً مشخص نیست، در خواست اطرافیان خود از جمله عبدالله بن جعفر را برای عزل قیس می پذیرد. مهم تر از آن این که: قبل از عزل قیس، به درخواست عبدالله، از او می خواهد با کسانی که از بیعت با او خودداری کرده اند، بجنگد؛ دستوری که مخالف مشی علی (ع) در برخورد با مخالفان است؛ هم چنان که قیس نیز از آن تعجب کرده، می گوید: یا امیرالمومنین! من در شکستم که مرا به جنگ کسانی که علیه تو فتنه ای نکرده اند، دستور می دهی؛... (35) زیرا روش علی (ع) مدارا با مخالفان بود و با کسی جنگ نمی کرد مگر این که با او بجنگد یا آشوبی به پا کنند. او افراد برجسته ای چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، نعمان بن بشیر و غیر آنان را که از بیعت خودداری کرده بودند، (36) به حال خود رها کرد و زمانی که طلحه و زبیر آهنگ مکه کردند، با این که از مقاصد آنان مطلع بود، و در روایتی آمده که فرمود: به خدا قسم قصد عمره نداشتند، بلکه قصد بیعت شکنی داشتند، (37) مانع حرکت آنان نشد. حال چگونه ممکن است قیس بن سعد را به جنگ کسانی که فقط از بیعت خودداری کرده بودند و قصد آشوب و فتنه نداشتند، دستور دهد؟ از این رو به نظر می رسد در صدور چنین حکمی دلایل دیگری نیز مطرح بوده است.

البته بدون تردید، عواملی چون نقش افکار عمومی نیز می توانست در عزل قیس مطرح باشد. چنان که گفته شد، معاویه با هوشیاری در میان مردم شایع کرد که قیس با او مصالحه کرده، (38) که این امر خود به خود باعث تقویت روحیه مردم شام و تضعیف طرفداران علی (ع) می شد. از این رو شاید علی (ع) ترجیح داده با عزل قیس، شایعه تسلیم مصر به معاویه را منتفی سازد. به نظر می رسد اصرار اطرافیان که در برخی از آن ها تمایلات شخصی نیز دور از ذهن نیست، در این تصمیم گیری موثر بوده باشد. از افرادی که اصرار زیادی بر عزل قیس می کرد، عبدالله بن جعفر بود. ابن هلال ثقفی (م. 284هـ) درباره او می گوید: عبدالله بن جعفر برادر مادری محمد بن ابی بکر بود و تمایل داشت امارت مصر به او سپرده شود. (39)

عبدالله بن جعفر در ضمن فعالیت های سیاسی و نظامی، کاتب علی (ع) نیز بود. (40) او مورد اعتماد و اطمینان عمومی خود بود و گاه مردم از طریق او مشکلات خود را با خلیفه مسلمین در میان می گذاشتند؛ برای نمونه، گفته شده عبدالله بن جعفر، نیازهای عده ای دهقان را به علی (ع) گزارش داد و علی (ع) نیازهای آنان را برآورد. دهقانان به پاس این عمل او، 400 هزار درهم برای عبدالله آوردند، ولی عبدالله آن را رد کرد و گفت: ما قومی هستیم که برای کار نیک مزد نمی ستانیم. (41)

عبدالله بن جعفر داماد علی (ع) نیز بود. وجود زینب کبری (س) در خانه عبدالله بن جعفر، عامل رفت و آمدها و ارتباطات بسیار نزدیک خانوادگی شده بود؛ به گونه ای که گفته اند علی (ع) در روزهای آخر عمر خود یک روز را در خانه حسن (ع)، روزی را در خانه حسین (ع) و روزی را در خانه عبدالله بن جعفر افطار می کرد. (42) در شب شهادت علی (ع) هم عبدالله فرزندان او حسن و حسین (ع) را در غسل دادن وی یاری داد. (43)

علاقه عبدالله بن جعفر به عمومی خود از در خواست او برای قصاص قاتل وی به خوبی نمایان است. عبدالله گفت: او را به من واگذارید تا شفای دلم باشد، و به روایتی دست و پای عبدالرحمن را برید و بر چشمانش سیخ داغ کشید. (44)

روابط عبدالله بن جعفر با فرزندان علی بن ابی طالب (ع)

عبدالله بن جعفر پیوسته از فرزندان علی (ع)، حسن و حسین (ع)، با احترام یاد می کرد و حق سروری و بزرگی مقام آن دو را بر خود یادآوری می نمود؛ برای نمونه، عبدالله در جواب معاویه بن ابی سفیان که خطاب به او گفت: ((تو پسر ذوالجناحین و سرور بنی هاشم هستی))، گفت: ((هرگز! سرور بنی هاشم حسن و حسین هستند و در این باره هیچ کسی با آن دو ستیز ندارد)). (45) هم چنین، معاویه در مجلسی دیگر به عبدالله گفت: چرا این همه حسن و حسین را دوست می داری؟ آن دو بهتر از تو نیستند و پدرشان بهتر از پدر تو نیست. اگر مادرشان دختر رسول خدا (ص) نبود می

گفتم مادرت اسمی دست کمی از او ندارد. عبدالله با خشم گفت: علم و معرفت تو درباره آن دو و پدر و مادرشان کم است. به خدا قسم؛ آنان بهتر از من و پدر و مادرشان بهتر از پدر و مادر من می باشند. درحالی که بچه ای بیش نبودم، آن چه را رسول خدا(ص) درباره آنان و پدرشان می گفت، شنیدم و به خاطر سپردم. (46) هم چنین، هنگامی که معاویه بن ابی سفیان از ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر خواستگاری کرد، عبدالله گفت: مرا امیری است که بی اذن او نتوانم ام کلثوم را به ازدواج کسی در بیاورم، و منظور او از امیر، حسین بن علی(ع) بود. (47)

نیز هنگامی که حسین بن علی(ع) آهنگ عراق کرد، عبدالله بن جعفر نامه ای به او نوشت و آن را به همراه دو پسر خود عون و محمد برای او فرستاد. عبدالله در این نامه خطاب به آن حضرت چنین می گوید: ((تو را سوگند می دهم که به عراق نروی و در مکه اقامت گزینی. اگر تو را بکشند، اهل بیت و یاران تو مستأصل گردند، انوار مسلمانی فرونشیند و امیدهایی که مسلمانان به تو بسته اند منقطع گردد. در رفتن تعجیل مکن تا من بر سم)). (48) هم چنین او از عمر بن سعید بن العاص، عامل مدینه، برای حسین(ع) امان نامه ای گرفت و با یحیی بن سعید برادر عمرو نزد حسین(ع) رفت. حسین بن علی(ع) از مراجعت عذر خواست و فرمود: ((رسول خدا(ص) را در خواب دیدم و مرا به انجام کاری دستور داد که باید انجام شود)) و چون درباره خواب پرسیدند، فرمود: ((به کسی نگویم تا پروردگارم را ملاقات کنم)). پس آن دو بدون نتیجه بازگشتند. (49)

دلیل این که چرا عبدالله بن جعفر از همراهی حسین بن علی(ع) خودداری کرد، مبهم است و نیاز به بحث مفصل دارد. با این حال، وی مانع همراهی همسرش زینب کبری(س) با حسین(ع) نشد و به غیر از او دو پسرش محمد و عون را نیز با حسین بن علی(ع) همراه ساخت که در رکاب او به شهادت رسیدند و چون خود در کربلا حضور نداشت، شهادت آن دو را تسکینی برای خود به حساب میآورد، به گونه ای که وقتی غلامش در مقام تسلیت گفت: ((این مصیبت از طرف حسین به ما رسید))، خشمگین شد و گفت: ((تو که پسر کنیزکی بدبو هستی، درباره حسین چنین می گوئی؟ به خدا قسم دوست می داشتم با او بودم و از او جدا نمی شدم و در رکاب او کشته می شدم. آن چه بر من دشوار است، شهادت حسین است. اگر خودم نبودم تا او را یاری کنم، الحمدلله فرزندانم در رکاب او شهید شدند)). (50)

عبدالله بن جعفر و معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید

برخورداری عبدالله بن جعفر از پایگاه خانوادگی و اجتماعی قوی، سبب شده بود خلفای وقت با او با احترام رفتار کنند، معاویه برای او سالیانه یک میلیون درهم مقرر قرار داد و چون یزید بن معاویه به خلافت رسید میزان مقرر او را دو برابر کرد. (51) گاهی اوقات عطایای معاویه به عبدالله به حدی زیاد می شد که مورد اعتراض امویان قرار می گرفت. بنی امیه به معاویه می گفتند: برای ما که از نزدیکان تو هستیم، صد هزار درهم اختصاص داده ای، درحالی که برای عبدالله چنین عطا می کنی. (52)

آشنایان با سیره و احوال معاویه می دانند که چنین رفتاری از جانب وی یکی از سیاست های ویژه او برای استحکام پای های حکومت خویش بوده است. معاویه با کیاست خاص خود با هر شخصیتی، متناسب با او رفتار می کرد. وی اغلب با سیاست مدارا و اعطای هدایای فراوان به بزرگان و شیوخ قبایل مختلف، نظر آنان را به سوی خود جلب می کرد. البته شاید بتوان در این رفتار معاویه با عبدالله، سیاستی دیگر نیز تصور کرد و آن بزرگ جلوه دادن عبدالله بن جعفر با هدف تحقیر فرزندان علی(ع) می باشد.

عبدالله بن جعفر در مجالس خلفا به ویژه معاویه شرکت می کرد و چه بسا اتفاق می افتاد که به هنگام صحبت از گذشته، سخنان تندی بین آنان رد و بدل می شد؛ برای نمونه، روزی عمرو بن عاص در مجلس معاویه، بدون توجه به حضور عبدالله بن جعفر، علی(ع) را دشنام داد و عیب بسیار زشتی برای او بر شمرد. عبدالله برافروخت و در حالی که از شدت خشم می لرزید، خطاب به معاویه گفت: ای معاویه! تا چه هنگام باید خشم و غیظ تو را فرو خوریم؟ و تا چه هنگام باید بر سخنان ناخوشایند تو صبر کرده و بی ادبی تو را تحمل کنیم؟ زنان سوگوار بر تو بگریند! بر فرض که تو برای دین حرمتی قایل نیستی تا تو را از آن چه بر تو روا نیست باز دارد، آیا آداب مجالست، تو را به این که همنشین خود را نیازاری، حکم نمی کند؟ به خدا سوگند! اگر عواطف و پیوندهای خویشاوندی، تو را به مهرورزی و امی داشت یا اندکی از اسلام حمایت می کردی، هرگز این فرزندان کنیزکان، با آبروی قوم تو بازی نمی کردند... به خدا سوگند! اگر نبود که خداوند پاره ای از حقوق ما را در دست تو قرار داده است، هرگز پیش تو نمیآمدم. (53)

از نظر تاریخی، نکات جالب توجهی در چنین گفت و گوهایی نهفته است: از یک سو نشان دهنده صداقت و صراحت بیان مردمان صدر اسلام در برابر حاکمان و مدارا و تحمل حاکمان است - البته به هر دلیل که باشد؛ برخی مانند علی(ع) به خاطر اعتقاد به حق اظهار نظر مردم و برخی مانند معاویه به خاطر سیاست خاص حکومتی خود - بوده و از دیگر سو، بیان گر احترام به حقوق اجتماعی افراد می باشد. به رغم دشمنی ای که میان بنی هاشم و بنی امیه بود، هر کدام که به حکومت می رسیدند، حقوقی را که از بیت المال به طرف مقابل تعلق می گرفت، قطع نمی کردند. چنان که عبدالله به صراحت می گوید که برای استیفای حقوق خود در مجلس معاویه شرکت می کند.

ارتباط عبدالله بن جعفر با مردم و جود و کرم او

عبدالله بن جعفر در میان مردم و حکومت از احترام قابل توجهی برخوردار بود و تلاش می کرد از مقبولیت و اعتبار خود در رفع سوء تفاهات و برقراری صلح و آرامش بهره گیرد. گفته شده او به هنگام مراجعت از شام بر قومی وارد شد که بین آن ها به سبب قتل که رخ داده بود بیم جنگ و خونریزی می رفت. عبدالله 300 هزار درهم به آنان عطا کرد و میان آن ها صلح برقرار نمود. (54)

از بررسی زندگی عبدالله بن جعفر چنین برمیآید که او با گذشت زمان فاصله گرفتن از شرایط و شور و شوق جوانی، بیشتر به صلح و آرامش تمایل داشته است تا نزاع و درگیری. عملکرد وی در واقعه کربلا و حره را می توان نمونه ای برای تلاش او برای جلوگیری از جنگ به حساب آورد. او در واقعه کربلا حسین بن علی(ع) را همراهی نکرد و حتی کوشید امام

را برای پرهیز از جنگ متقاعد کند. در واقعه حره نیز برای جلوگیری از بروز جنگ تلاش نمود. او در این باره با یزیدین معاویه صحبت کرد. یزید گفت: ((سپاه من آهنگ جنگ یا زیرین عوام را دارد که در مکه علیه ما قیام کرده است. اگر مردم مدینه اقرار به اطاعت کنند، کاری با آنان نداریم)). عبدالله به سران مدینه نامه نوشت و آنان را از درخواست یزید باخبر ساخت، ولی آنان از اطاعت یزید سرباز زدند و گفتند: ((به هیچ وجه به سپاه یزید اجازه ورود به مدینه را نمی دهیم)). (55) عبدالله هم چنین، عبیدالله بن قیس رقیات را که از یاران مصعب بن زبیر و مداح او بود و عبدالملک بن مروان حکم قتل او را صادر کرده بود، پناه داد و برای او در نزد عبدالملک بن مروان شفاعت نمود. (56)

از خود و بخشش عبدالله بن جعفر نیز منابع به فراوانی یاد کرده و برخی گفته اند: اخبار در حلم و کرم و بخشش او زیاد بوده و قابل شمارش نیست. (57) به دلیل کثرت بخشش، او را ((جواد)) و ((بحرالوجود)) لقب داده اند. خود وی درباره نیکی و بخشش می گفت: من تعجب می کنم از کسی که با پول خود بنده ای را می خرد ولی با کار نیک خود مردان آزاد را بنده خود نمی کند. (58) او هم چنین، در جواب کسانی که او را به خاطر بخشش زیاد سرزنش می کردند، می گفت: خداوند تعالی مرا به گشایش خود عادت داده، من نیز بندگان او را به گشایش عادت داده ام؛ بیم دارم عادت از آنان برگیرم و او نیز عادت از من برگیرد. (59) بارها اتفاق می افتاد که عبدالله بن جعفر، همه پولی را که به او می رسید، انفاق می کرد. (60)

گویند به هنگام وفات که بسیار نیز تهیدست شده بود، مردی پیش او آمد و گفت: ((حال من از ظلم حاکم و حوادث زمان وخیم شده، اگر می توانی کمکی به من کن)). عبدالله که چیزی نداشت ردای خویش را به او داد و به خانه خود و به روایتی به مسجد جامع، رفت و گفت: ((خدایا! مرا عادت دادی و من نیز بندگان تو را مطابق آن، عادت داده ام؛ اگر آن را از من بریده ای، پس مرا زنده مدار)). او در همان روز یا چند روز بعد بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت. (61) تاریخ وفات او را با اختلاف، سال 80، 84، 85، 87، 90 و سن او را در هنگام وفات 67، 80، 90، 92 سال (62) نوشته اند. وفات عبدالله بن جعفر مصادف با سالی بود که در مکه سیلی بزرگ جاری شده و صدمات زیادی بر حجاج وارد نمود. (63) عبدالله بن جعفر در زمان عبدالملک در مدینه وفات یافت و ابان بن عثمان امیر مدینه بر او نماز گذارد. ابان بن عثمان درحالی که در مرگ او می گریست، گفت: ((به خدا قسم! در تو هیچ شری نبود؛ فطر تا نیکو کار و شریف بودی)). پیکر عبدالله با حضور و ازدحام شدید مردم مدینه، در بقیع به خاک سپرده شد. (64) برخی نیز گفته اند: در مورد زمان و مکان وفات عبدالله قول دیگری نیز وجود دارد و آن این که: وی در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک در ابوا وفات یافت و خود سلیمان بر او نماز گذارد. (65)

منابع

- ابن ابی الحدید، ابوحامد هبه الله بن محمد: شرح نهج البلاغه، به کوشش محمدابوالفضل ابراهیم (چاپ دوم: بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1385ه).
- ابن اثیر، عزالدین محمد بن محمد: الكامل فی التاریخ (بیروت، دارصادر و داربیروت، 1385ه).
- ابن طاووس، غیاث الدین عبدالکریم: فرحه العری (قم، منشورات الرضی، بی تا).
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم: المعارف، به کوشش ثروت عکاشه (چاپ دوم: قاهره، دارالمعارف، بی تا).
- ابن مسکویه، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی (چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، 1369ش).
- اعثم کوفی، محمد بن علی بن الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به کوشش غلامرضا طباطبایی (چاپ اول: تهران، شرکت افست، 1372ه).
- الزبیری، مصعب بن عبدالله نسب قریش (دارالمعارف للطباعة و النشر).
- العسقلانی، احمد بن علی بن محمد ابن حجر: الاصابه فی تمییز الصحابه (بیروت، دارالکتب العربی، بی تا).
- الکوفی، ابراهیم بن محمد الثقفی: الغارات، به کوشش و تعلیقات سیدجمال الدین حسینی ارموی (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، 2535 شاهنشاهی).
- امین، سیدمحسن: اعیان الشیعه، به کوشش حسن الامین (بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1406ه).
- بلاذری: احمد بن یحیی: انساب الاشراف، به کوشش محمد حمیدالله (مصر، دارالمعارف، بی تا).
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد: سیر اعلام النبلا، تحقیق زیر نظر شعیب الاز نووط (چاپ هفتم: بیروت، موسسه الرساله، 1410ه).
- شهر آشوب، محمد بن علی بن: مناقب آل ابی طالب (چاپ سنگی: بمبئی، بی تا، 1313ه).
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن النعمان: الاختصاص، به کوشش علی اکبر الغفاری (تهران، موسسه النشر الاسلامی، بی تا).
- عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد بن محمد بن استیعاب فی اسما الاصحاب (بیروت، دارالکتب العربی، بی تا). - الجوزی، ابوالحسن علی بن محمد: (ابن اثیر)، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، به کوشش علی محمد معوض و معاد احمد عبدالوجود (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1415ه).
- عبدربه، محمد بن محمد بن: عقدالقرید، به کوشش عبدالمجید الترجمینی (چاپ اول: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1403ه).
- قطب الدین، راوندی سعید بن هبه الله: الخرائج و الخرائج (قم، موسسه الامام المهدی، 1409ه).
- مبرد، محمد بن یزید: الكامل فی اللغه، به کوشش تغریب بیضون و نعیم زر زور (چاپ دوم: بیروت، دارالکتب العلمیه، 1409ه).
- مسعودی، علی بن حسین: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده (چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، بی تا).

پی نوشت ها:

1. مصعب بن عبدالله الزبیری، نسب قریش (دارالمعارف للطباعة و النشر) ص 81 و محمد بن منیع البصری (ابن سعد)،

1. الطبقات الكبرى (بيروت، دارصادر، بی تا) ج 8، ص 281.
2. يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، استيعاب في اسما الاصحاب (بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا) ج 2، ص 267 و ابوالحسن علي بن محمد الجزري (ابن اثير)، اسدالغابه في معرفه الصحابه، به كوشش على محمد معوض و معاد احمد عبدالموجود (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلميه، 1415هـ) ج 1، ص 199.
3. احمد بن علي بن محمد (ابن حجر العسقلاني)، الاصابه في تمييز الصحابه (بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا) ج 4، ص 280.
4. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان، ص 82 و اسماعيل بن ابراهيم جعفي (البخاري)، التاريخ الكبير (بيروت، دارالكتب العلميه، بی تا) ج 5، ص 7.
5. احمد بن يحيى بلاذري، انساب الاشراف، به كوشش محمد حميدالله (مصر، دارالمعارف، بی تا) ج 2، ص 67 و ابن حجر العسقلاني، همان، ج 2، ص 280.
6. ابن حجر العسقلاني، همان و ابن اثير، همان و ج 3، ص 199.
7. ابن سعد، همان، ج 3، ص 37 و ابن حجر العسقلاني، همان، ص 281.
8. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان.
9. ابن حجر العسقلاني، همان.
10. ابن اثير، همان، ج 7، ص 134 و ابن حجر العسقلاني، همان، ج 4، ص 315.
11. محمد بن علي بن اعثم كوفي، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروي، به كوشش غلامرضا طباطبائي (چاپ اول: تهران، شركت افست، 1372هـ) ص 884.
12. سيد محسن امين، اعيان الشيعه، به كوشش حسن الامين (بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، 1406هـ) ج 7، ص 140 و محمد علي مدرس تبريزي، ريحانه الادب (تبريز، چاپخانه شفق، بی تا) ج 6، ص 235.
13. سيره ابن اسحاق.
14. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان، ص 82.
15. احمد بن يحيى بلاذري، همان؛ عبدالله بن مسلم (ابن قتيبه)، المعارف، به كوشش ثروت عكاشه (چاپ دوم: قاهره، دارالمعارف، بی تا) ص 207 و ابن اثير، همان.
16. ابن الحسن علي بن محمد العمري، المجدي في انساب الطالبين، به كوشش محمد مهدي دامغانی (چاپ اول: قم كتابخانه عمومي آيت الله مرعشي نجفي، 1409هـ) ص 297.
17. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان، ص 83 هم چنين ر.ك: احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص 67.
18. ر.ك: همان و مصعب بن عبدالله الزبيري، همان ص 82.
19. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان، ص 83.
20. علي بن حسين مسعودي، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاينده (چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، بی تا) ج 1، ص 171.
21. محمد بن محمد بن عبدربه، عقد الفريد، به كوشش عبدالمجيد الترحيني (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلميه، 1403هـ) ج 7، ص 132.
22. محمد بن علي بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (چاپ سنگي: بمبئي، بی تا، 1313هـ) ج 3، ص 162.
23. مصعب بن عبدالله الزبيري، همان؛ هم چنين ر.ك: ابن قتيبه، همان. و احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص 67.
24. احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص 190 ابن سعد، همان، ص 463 محمد بن علي بن شهر آشوب، همان، و ابن حجر العسقلاني، همان، ص 469.
25. ابن سعد، همان؛ هم چنين ر.ك: ابن حجر العسقلاني، همان، و شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، سير اعلام النبلا، تحقيق زير نظر شعيب الاز نوووط (چاپ هفتم: بيروت، مؤسسه الرساله، 1410هـ) ج 3، ص 502.
26. احمد بن ابی يعقوب يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ترجمه محمد آيتي (تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، 1343ش) ج 1، ص 415.
27. ابن سعد، همان، ص 37 و مصعب بن عبدالله الزبيري، همان، ص 82.
28. محمد بن جرير طبري، تاريخ طبري (تاريخ الامم و الملوك)، (چاپ سوم، بيروت، دارالكتب العلميه، 1411هـ) ج 3، ص 107؛ هم چنين ر.ك: محمد بن محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، الاختصاص، به كوشش علي اكبر الغفاري (تهران، مؤسسه النشر الاسلامي، بی تا) ص 179.
29. علي بن حسين مسعودي، همان ص 698.
30. علي بن حسين ابوالفرج اصفهاني، الاغانى، به كوشش مركز تحقيق التراث الهنيه المصريه العامه للكتاب، ص 130 و عزالدين محمد بن محمد بن اثير، الكامل في التاريخ (بيروت، دارصادر و داربيروت، 1385هـ) ج 3، ص 107.
31. علي بن حسين مسعودي، همان ص 718.
32. محمد بن علي بن اعثم كوفي، همان، ص 534.
33. ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، الغارات، به كوشش و تعليقات سيد جمال الدين حسيني ارموي (تهران، انتشارات انجمن آثار ملي، 2535 شاهنشاهي) ج 1، ص 212 به بعد.
34. همان، ص 217.
35. همان، ص 219.
36. علي بن حسين مسعودي، همان، ص 709.
37. احمد بن ابی يعقوبي، همان، ج 2، ص 78.
38. ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، همان، ص 216.

39. همان، ص 219.
40. ابن مسكويه، تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی (چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، 1369ش) ج 1، ص 54 و محمدبن شهر آشوب، همان ص 162.
41. احمدبن يحيى بلاذرى، همان ص 53.
42. سعيدبن هبه الله (قطب الدين راوندی)، الخرائج و الخرائج (قم، موسسه الامام المهدي، 1409هـ) ج 1، ص 201.
43. ابن سعد، همان، ص 37 و محمدبن جرير طبري، همان، ص 158.
44. احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 50; ابن سعد، همان، ص 40 و غياث الدين عبدالكريم (ابن طاووس) فرحه الغرى (قم، منشورات الرضى، بی تا) ص 19.
45. ابوحامد هبه الله بن محمد (ابن ابى الحديد)، شرح نهج البلاغه، به كوشش محمدابوالفضل ابراهيم (چاپ دوم: بيروت، داراحيا التراث العربى، 1385هـ) ج 3، ص 316.
46. سليم بن قيس، اسرار آل محمد (چاپ دوازدهم) ص 220.
47. ر.ك: همان.
48. محمدبن جرير طبري، همان، ص 297; محمدبن النعمان (شيخ مفيد)، الارشاد فى معرفه حجج الله على العباد، ترجمه سيدهاشم رسولی محلاتی (انتشارات العلميه الاسلاميه، بی تا) ص 219 و محمدبن على بن اعثم كوفى، همان، ص 870.
49. محمدبن جرير طبري، همان و شيخ مفيد، همان.
50. شيخ مفيد، همان، ص 247; هم چنین ر.ك: عزالدين محمدبن محمدبن اثير، همان ج 3، ص 89.
51. احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 45; هم چنین ر.ك: ابن حجر العسقلانى، همان، ص 281.
52. احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 53.
53. ابن ابى الحديد، همان ص 314-315.
54. احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 46.
55. محمدبن جرير طبري، همان، ج 5، ص 146.
56. محمدبن يزيد مبرد، الكامل فى اللغة، به كوشش نثار يد بيضون و نعيم زر زور (چاپ دوم: بيروت، دارالكتب العلميه، 1409هـ) ج 1، ص 538.
57. يوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان، ص 268; ابن اثير، همان، ص 201 و ابن حجر العسقلانى، همان، ص 281.
58. احمدبن يحيى بلاذرى، همان.
59. على بن حسين مسعودى، همان، ج 1، ص 170.
60. ر.ك: احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 45 و 50 و ابن حجر العسقلانى، همان.
61. ر.ك: احمدبن يحيى بلاذرى، همان، ص 61; احمدبن ابى يعقوب، همان، ص 229 و على بن حسين مسعودى، همان.
62. ر.ك: احمدبن يحيى بلاذرى، همان; احمدبن ابى يعقوب يعقوبى، همان; على بن حسين مسعودى، همان; يوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان، ص 267; ابو عبدالله محمدبن عمر فخررازى، الشجره المباركه، به كوشش مصطفى السقا و ديگران (بيروت، دارالقلم، بی تا) ص 203 و ابن اثير، همان، ص 201.
63. على بن حسين مسعودى، همان و يوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان.
64. ابن اثير، همان.
65. ر.ك: احمدبن على الحسينى (ابن عنبه)، عمده الطالب فى انساب آل ابى طالب (بيروت، دارالمكتبه الحياه، بی تا) ص 56.